**حکم آواز و موسیقی**

 **در اسلام**

**تألیف:**

**عبدالعزیز بن عبدالله بن باز**

**ترجمه:**

**اسحاق دبیری**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | حکم آواز و موسیقی در اسلام |
| **عنوان اصلی:** | حكم الأغاني في الإسلام |
| **تألیف:** | عبدالعزیز بن عبدالله بن باز |
| **ترجمه:** | اسحاق دبیری |
| **موضوع:** | اسلام و هنر |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[قرآن و سنت پيامبرص آواز و موسيقي را حرام و ممنوع مي‌دانند 3](#_Toc329698754)

[حکم گوش دادن به سرودهاي اسلامي 38](#_Toc329698755)

[معناي اشعار موجود در متن کتاب 38](#_Toc329698756)

به نام خداوند بخشند‌ه‌ي مهربان

قرآن و سنت پيامبرص آواز و موسيقي را حرام و ممنوع مي‌دانند

در مجله‌ي «الرائد» شماره‌هاي 68 و 67 از مقاله‌اي تحت عنوان «قرآن و سنت آواز و نوازندگي و استفاده از آلات موسيقي را حرام نمي‌دانند». به قلم ابوتراب ظاهري آگاهي يافتم. درباره‌ي آثار و اخبار و مستندات آن مقاله براي حلال شمردن آواز و موسيقي توسط مؤلف آن به پيروي از استادش (ابومحمد بن حزم ظاهري) بسيار انديشيدم. از گستاخي فراوان او همچون استادش ابو محمد درباره‌ي ضعيف دانستن احاديث تحريم آواز و آلات موسيقي و حتّي گستاخ‌تر از او، و ادّعاي ساختگي بودن اين احاديث شگفت‌زده شدم.

و از اين هم شگفت‌آورتر حکم آنان به حلال بودن آواز و استفاده از همه نوع وسايل موسيقي مي‌باشد که درباره‌ي منع آنها آيات و احاديث و آثار زيادي از سلف صالح وجود دارد. از خداوند مي‌خواهيم که زبانمان را از سخن ناآگاهانه درباره‌ي احکامش پاک و سالم نگهدارد و ما را از حلال شمردن حرامهايش بدون دليل و سند مصون بدارد.

اهل علم در گذشته اين گستاخي و بي‌پروايي ابومحمد را مذمت کرده و از وي بسيار خرده گرفته‌اند و او نيز در اين راه ناراحتيهاي فراوان کشيد. از خداوند مي‌خواهيم که از ما و او و همه‌ي مسلمانان در گذرد. خداوند بندگانش را از سخن بدون آگاهي درباره‌ي خودش بر حذر داشته و آنان را از حلال و حرام شمردن بي‌دليل اشياء منع کرده است. و حتّي اين کار را دام فريبنده‌ي شيطان دانسته و مي‌فرمايد: ﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾ [الأعراف: 33].

«بگو: خداوند حرام کرده است کارهاي نابهنجار (چون زنا) را، خواه آن چيزي که آشکارا انجام پذيرد و ظاهر گردد، و خواه آن چيزي که پوشيده انجام گيرد و پنهان ماند، و (هر نوع) بزهکاري را و ستمگري (بر مردم) را که بهيچ وجه درست نيست و اينکه چيزي را شريک خدا کنيد بدون دليل و برهاني که از سوي خدا مبني بر حقانيت آن خبر در دست باشد، و اينکه به دروغ از زبان خدا چيزي را (درباره‌ي تحليل و تحريم و غيره) بيان داريد که (صحت و سقم آن را) نمي‌دانيد».

و همچنين در جايي ديگر بيان فرموده: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ١١٦﴾ [النحل: 116].

«(خداوند حلال و حرام را برايتان مشخص کرده است) و به خاطر چيزي که تنها (از مغز شما تراوش کرده و) بر زبانتان مي‌رود. به دروغ مگوئيد: اين حلال است و آن حرام، و در نتيجه بر خدا دروغ بنديد. کساني که بر خدا دروغ مي‌بندند، رستگار نمي‌گردند\* و عذاب دردناکي در پيش دارند».

و در جايي ديگر: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ حَلَٰلٗا طَيِّبٗا وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ ١٦٨ إِنَّمَا يَأۡمُرُكُم بِٱلسُّوٓءِ وَٱلۡفَحۡشَآءِ وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ١٦٩﴾ [البقرة: 169].

«اي مردم از آنچه در زمين است و حلال و پاکيزه است (و خدا آن را تحريم نکرده و نفس انسان گوارا و خوشايندش مي‌داند) بخوريد. و پابه‌پاي اهريمن راه نيفتيد (و به دنبال شيطان روان نشويد) بي‌گمان او دشمن آشکار شما است او تنها شما را به سوي زشتکاري و گناهکاري فرمان مي‌دهد (و بديها را در نظرتان مي‌آرايد و شما را واميدارد بر) اينکه آنچه را نمي‌دانيد به خدا نسبت دهيد».

خداوند در اين آيات بندگانش را از حرام و حلال شمردن بي‌جهت بازداشته و بيان مي‌دارد که زبان چرخاندن درباره‌ي او (و شريعتش) بدون آگاهي خطرناک‌تر از شرک است و هشدار مي‌دهد که شيطان دوست دارد مردم ناآگاهانه درباره‌ي خداوند اظهار نظرنمايند و با اين شيوه آيين و رفتار و جامعه‌ي آنان را دچار فساد و تباهي مي‌نمايد. پس بر هر مسلماني واجب است که از سخن جاهلانه بپرهيزد و پرواي خدا داشته و حريم حلال و حرام دين او را رعايت نمايد و لباس هوي و هوس را از تن در آورده و دنباله رو کور کورانه‌ي هيچ کس نباشد. بلکه با سبک قرآن و سنت پيامبرص به بيان حکم الهي براي بندگان خداوند بپردازد و هدفش نصيحت به راه او و بندگان صالح باشد و از کتمان علم بپرهيزد و به پاداش اخروي اميدوار باشد. از خداوند مي‌خواهيم ما و ساير برادران ديني را توفيق رهسپار شدن به اين راه که مسير اهل علم و ايمان است عنايت فرمايد و از شرّ زشتي‌ها و گناهان به او پناه مي‌بريم چون بر انجام هر کاري تواناست.

خواننده‌ي عزيز، به اميد خداوند تلاش مي‌کنم اشتباهات ابوتراب و استادش ابومحمد را يادآور شده و به بيان آيات و احاديث صحيح و آثار فقهي تحريم آواز و موسيقي بپردازم. و همچنين سخنان دانشمندان علوم ديني را در اين مورد به طور کامل و مفيد توضيح خواهم داد تا به راه راست رهنمون شده و زنگار شک و ترديد از قلبت که احتمالاً به علت نظرات امثال ابوتراب حاصل شده است پاک گردد. و تنها از خداوند کمک مي‌خواهيم و به او توکّل مي‌کنيم. و هيچ تغيير و دگرگوني جز با قدرت خداوند بزرگ و بلند مرتبه بوجود نمي‌آيد.

ابوتراب مي‌گويد: «نتيجه‌ي مسئله اين است که آواز و موسيقي و گوش دادن به آنها مباح بوده و در شريعت اسلام هيچ دليل محکمي براي حرام دانستن آنها وجود ندارد و دلايل شرعي از دو اصل سر چشمه مي‌گيرد (قرآن، سنت) و غير آنها باطل و بي‌ارزش است. و هيچ مؤمني حق تجاوز از حريم الهي را ندارد..... تا آنجا که در مقاله‌اش گفته ...... حافظ ابومحمد بن حزم مي‌گويد: خريد و فروش شطرنج و تار و چنگ و ني و .... حلال است و هر کس آنها را بشکند ضامن بوده و بايد جبران خسارت نمايد مگر مجسمه (تصوير) که ضمان ندارد و قبلاً درباره‌ي حکم آن بحث شده بود».

مي‌گويم ( نويسنده): ابومحمد و پس از او ابوتراب درباره‌ي حلال شمردن آنچه خداوند از آواز و آلات موسيقي حرام دانسته اشتباه کرده‌اند. و آنان با اين حکم درهاي گناه و فتنه‌اي بزرگ را براي مردم گشوده‌اند و از سيره‌ي مومنان و عالمان به قرآن و سنت همچون اصحاب پيامبرص و پيروان نيکوکارشان دور افتاده‌اند و اين جرمي بزرگ و خطر آفرين است. از خداوند مي‌خواهيم که ما و مسلمانان را از گمراهي قلب و آلودگي به گناه و وسوسه‌ي شيطان سلامت بدارد که او صاحب لطف و بخشش فراوان است.

اکثر علماي اسلام و جمهور امامان هدايت بر اين نظرند که آواز و همه‌ي انواع سازها حرام بوده و جزو وسايل عيش و نوش هستند و شکاندن وسايل موسيقي را واجب شمرده و گفته‌اند: کسي که آنها را از بين ببرد هيچ ضماني ندارد. و همچنين مي‌گويند: اگر آواز همراه ساز و موسيقي (طبل و چنگ و ني و امثال اينها) باشد به اجماع علماء حرام است و فقط اظهار شادي زنان در عروسي را استثناء کرده‌اند که بعداً توضيح خواهيم داد. ابوعمرو بن صلاح در مورد حرام بودن ساز و آواز (با هم) اجماع علماي اسلامي را بيان کرده است که عين گفته‌اش همراه نظر علامه ابن القيم خواهد آمد. و علت آنهم فقط دچار شدن دل به بيماري و بي‌رحمي و دور افتادن از قرآن و دانشهاي مفيد است. هيچ ترديدي نيست که آلوده شدن به بطالت و بيهودگي از مکرهاي شيطان بوده و عامل فريب مردمان است و کساني که از علم و دين کم بهره‌اند به دام آن افتاده و در نهايت قرآنِ شيطان و آهنگ آن را بر شنيدن صداي قرآن و فرموده‌هاي پيامبرص ترجيح مي‌دهند.

سلف صالح به شدت از کسي که آلوده‌ي آواز و موسيقي بوده بيزاري مي‌جستند و او را نادان و گناهکار شناخته و حتي شهادت وي را نمي‌پذيرفتند و گفته‌هاي آنان نيز در اينباره به اميد خدا ذکر خواهد شد. علت هم چيزي جز ضعف ايمان به دليل معتاد شدن به آواز و موسيقي و گستاخي و بي‌تقوايي و کم توجهي به دستورات خداوند و به وادي گناه افتادن به سبب غفلتِ دوستداران آواز و موسيقي و سخت شمردن انجام نماز و کارهاي نيک و مهيا شدن براي زنا و لواط و باده نوشي و همنشيني با زنان و پسرکان و .... نيست. و فقط کساني از اين مهلکه مي‌رَهند که خداوند اراده نمايد و محفوظشان بدارد و خردمندان از عاقبت اين افعال آگاهند و مي‌دانند چه آينده‌ي خطرناکي در کمين اين اشخاص است. حال اي خواننده‌ي عزيز؛ به قسمتي از آيات قرآن و احاديث پيامبرص که درباره‌ي تحريم آواز و موسيقي است نگاه کن و بيانديش: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ٦ وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِ ءَايَٰتُنَا وَلَّىٰ مُسۡتَكۡبِرٗا كَأَن لَّمۡ يَسۡمَعۡهَا كَأَنَّ فِيٓ أُذُنَيۡهِ وَقۡرٗاۖ فَبَشِّرۡهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ٧﴾ [لقمان: 6-7].

«درميان مردم کساني هستند که خريدار سخنان پوچ و ياوه‌اند تا با چنين سخناني (بندگان خدا را) جاهلانه از راه خدا منحرف و سر گشته سازند و آن را مسخره کنند آنان عذاب خوار و رسوا کننده‌اي دارند\* هنگامي که آيات ما بر او خواند مي‌شود مستکبرانه روي بر مي‌گرداند و مي‌رود. انگار آنها را نشنيده است. گوئي در گوش‌هايش سنگيني است. ايشان را به عذاب دردناکي مژده بده».

حافظ ابن کثير در تفسير اين دو آيه مي‌فرمايد: آنگاه که قرآن وضعيت سعادتمندان و راه يافتگان را به وسيله‌ي کتاب خدا بيان مي‌دارد در اين آيه: ﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾ [الزمر: 23].

«خداوند بهترين سخن را (به نام قرآن) فرو فرستاده است. کتابي را که (از لحاظ کاربرد و گيرائي الفاظ، و والائي و هم‌آوايي معاني، در اعجاز) همگون و (مطالبي چون مواعظ و براهين و قصص و مسائل مقابل و مختلفي همانند: ايمان و کفر، حق و باطل، خير و شر و .... در آن) مکرر است. از (شنيدن آيات) آن لرزه بر اندام کساني مي‌افتد که از پرودرگار خود مي‌ترسند، و از آن پس پوستهايشان و دلهايشان (و همه‌ي وجودشان) نرم و آماده‌ي پذيرش قرآن خدا مي‌گردد....».

به بيان وضعيت بدبختاني مي‌پردازد که از شنيدن کلام خداوند سرباز زدند و به آواز و موسيقي و خوشگذراني روي آوردند. چنانکه ابن مسعود در بيان معناي کلمه‌ي «لهو الحديث در اين آيه: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ...﴾ مي‌فرمايد: به خدا سوگند منظورِ آيه آواز است.

ابن جرير از يونس بن عبدالأعلي از ابن وهب از يزيد بن يونس از ابو صخر از ابو معاويه البجلي از سعيد بن جبير از ابو الصهباء البکري روايت مي‌کند که شنيدم از عبدالله بن مسعود درباره‌ي اين آيه: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ...﴾ سئوال شد و ايشان پاسخ داد: منظور آواز است و اين گفته را سه بار با سوگند به خدا تکرار نمود.

عمروبن علي از صفوان بن عيسي از حميد الخراط از عمار از سعيدبن جبير از ابو الصهباء روايت مي‌کند که از ابن مسعود دربار‌ي آيه‌ي: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ﴾ سئوال کردم فرمود: منظور آواز است و اين تفسير از ابن عباس و جابر و عکرمه و سعيد بن جبير و مجاهد و مکحول و عمرو بن شعيب و علي بن بديمه هم نقل شده است. حسن بصري مي‌گويد آيه‌ي: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾ درباره‌ي آواز و موسيقي نازل شده است. قتاده هم مي‌گويد به خدا سوگند شايد در راه «لهو الحديث» مالي صرف نشود بلکه منظور از خريدن گمراه شدن فرد است چون گفته‌ي باطل را بر سخن حق و زيان را بر نفع ترجيح مي‌دهد.

پس خواننده‌ي عزيز - اين سطور - درباره‌ي اين دو آيه و تفسير اين بزرگوار از آنها و آنچه از سلف صالح در اينباره نقل شده بينديش. تا برايت روشن شود که دوستداران ساز و آواز در چه مسيري خطرناک افتاده‌اند. و آيه با تمام صراحت آنان را سرزنش کرده و از ايشان به خاطر خريدن گفته‌هاي بيهوده و وسايل گمراهي خود و ديگران خرده مي‌گيرد هر چند خودشان متوجه نبوده و نسبت به آن آگاه نباشند. زيرا در اول سوره‌ي (لقمان) خداوند به ستايش اهل قرآن پرداخته و صفات پسنديده‌ي آنان را بيان مي‌دارد و از هدايت و رستگاري آنها خبر مي‌دهد: ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ الٓمٓ ١ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡحَكِيمِ ٢ هُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّلۡمُحۡسِنِينَ ٣ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ٤ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥﴾ [لقمان: 1-5].

«الف. لام. ميم.\* اين آيات پرمحتوا و استوار (قرآن) است\* هدايت و رحمت براي نيکوکاران است\* آن کساني که نماز را چنانکه بايد مي‌خوانند و زکات را مي‌پردازند و به آخرت کاملاً ايمان دارند\* آنان هدايت پروردگارشان را فرا چنگ آورده‌اند و ايشان قطعاً رستگارند\*». و سپس مي‌فرمايد: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾.

و اين بهترين سند سرزنش اين خريداران و گمراهي آنان بعد از هدايت است و هر آنچه باعث گمراهي خود و ديگران باشد ناپسند بوده و بايد از آن دوري جست. تفسير حافظ ابن کثير از آيه توسط ديگران هم چون ابن جرير و بغوي و قُرطُبي و .... بيان شده است و حتي واحدي در تفسير آن مي‌گويد: اکثر مفسران «لهو الحديث» را به آواز تعبير کرده‌اند و عده‌اي هم آنرا به معناي شرک دانسته و گروهي هم آنرا به افسانه‌هاي ايراني و سخنان بي‌ارزش که مانع شنيدن کلام خداست تأويل کرده‌اند و همه‌ي اين تفسيرها مي‌توانند صحيح باشند و هيچ منافاتي بين آنها ديده نمي‌شود و در آيه کساني که به جاي توجه به سخن خداوند و کتاب او سراغ جايگزين و مخالف آن مي‌روند سرزنش شده‌اند و هيچ ترديدي وجود ندارد که آواز و موسيقي بدترين سخن و مانع گسترش کتاب خدا و راه او هستند.

ابو جعفربن جرير در تفسيرش بعد از ذکر اقوال مفسران درباره‌ي عبارت «لهو الحديث» مي‌گويد: بهتر است گفت هر سخن و کلامي که انسان را از راه خدا منحرف نمايد و خدا و پيامبرشص از شنيدن آن نهي کرده باشند منظور نظر آيه بوده و قرآن با عبارت «لهو الحديث» آنرا عام و کلي بيان نموده و هيچ موردي را به طور خاص در نظر نگرفته است پس هم آواز و هم شرک جز و معناي آن مي‌باشند.

قرطبي در تفسير آيه‌ي: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾ مي‌گويد: «مِن» در اول عبارت در جايگاه رفع به ابتداء (از لحاظ دستوري) قرار گرفته و «لهو الحديث» هم به معناي آواز مي‌باشد (چنانکه ابن مسعود و ابن عباس و ... گفته‌اند) و سپس در تفسير اين آيه مفصّل صحبت مي‌کند و مي‌گويد: منظور از آواز نزد مفسران ترانه‌هايي است که باعث تحريک اعصاب و روان شده و انسان را به گناه و زن بازي و ديوانگي دعوت مي‌کنند و چنان تأثيري دارند که شنوندگان و حاضران را به جوش مي‌آورند و اگر شعر هم در آن به وصف زيبايي زنان و دلربايي دختران و مدح باده و ميگساري پرداخته شود شامل «لهو الحديثَ» بوده و به اتفاق علماء منع شده است.

اما اگر شعر و آواز از چنين خصوصياتي بدور باشند. در زمانهاي معدودي چون جشن و عروسي و بعد از انجام کارهاي سخت و طاقت فرسا جايز هستند چنانکه در زمان پيامبرص بعد از کندن خندق مدينه مسلمانان به شادي پرداختند و يا سلمه بن الاکوع براي حرکت کردن شتران آواز مي‌خواند. اما آنچه صوفيان امروزي از آواز و موسيقي به کار مي‌‌گيرند و با تار و ني و .... به آواز خواني مي‌پردازند بدعت و حرام است. سخن قرطبي در اينباره زيبا و معتبر است و مي‌توان آن را پذيرفت. در کتابهاي صحيح حديث از حضرت عائشه ل روايت شده که: روزي پيامبرص وارد اتاق من شد دو کنيز نزد من سرود يادآوري جنگ بُعاث را مي‌خواندند. ايشان به ما پشت کرده و براي استراحت دراز کشيدند. در همان وقت پدرم (ابوبکر) وارد خانه شد و شروع کرد به سرزنش من که چرا نزد پيامبرص نَي شيطان را به صدا در آورده‌ايد؟ پيامبرص به او رو کرده و فرموده: ولشان کن من هم با اشاره‌ي چشم کنيزان را روانه‌ي بيرون کردم. در روايتي از مسلم ذکر شده که پيامبرص فرمود: ابوبکر هر قومي وقت شادي دارند و اين هم جشن و شادي ماست. و در روايت ديگري فرمود: ابوبکر ولشان کن هنگام جشن است و در روايت‌هاي ديگر هم آمده است که: کنيزکاني هستند که دفّ مي‌نوازند. از اين حديث برداشت مي‌شود که اصحاب، آواز را ناپسند و ممنوع دانسته و آنرا نَي شيطان خوانده‌اند و به همين خاطر ابوبکر صديق آوازه خواني کنيزکان نزد عائشهل را ناپسند شمرده و ني شيطان ناميد و پيامبرص هم اين نامگذاري را ردّ نکرد و نفرمود: آواز و دفّ هيچ مشکلي ندارند بلکه دستورش متوجه واگذاشتن کنيزکاني بود که آواز مي‌خواندند و علت را هم روزهاي جشن و شادي دانستند. و حديث بيانگر جواز اين کار براي کنيزان خردسال در روزهاي جشن است چون وقت شادي و سرور مي‌باشند. سرود آن دو کنيز هم درباره‌ي بر انگيختن حسّ دلاوري و جوانمردي انصار در روز جنگ بُعاث بود نه مثل ترانه‌هاي امروزي که باعث تحريک احساسات جنسي شده و به عشق ظاهري دعوت مي‌کنند و آثار آنها در دل انسان جز فتنه و گمراهي و دور شدن از عبادت خداوند و بيگانگي از دين خدا نيست، پس چه عاقلي مي‌تواند اين دو را با هم مقايسه نمايد و هر کس خوب در اين حديث بنگرد به سادگي مي‌فهمد که از حدّ اين کنيزکان خارج شدن صحيح نبوده و براي پرهيز از فساد بايد از آن دوري جست و دل را از باطل پاک نمود و به کتاب خداوند جَلا داد.

اما ادعاي ابوتراب در مورد حديث ياد شده که دلالت بر جايز بودن آواز باشد باطل است، چون آيات و احاديث و کلام فقهاء که بيان نموديم خلاف نظر ايشان مي‌باشد.

دليل ديگر ما در اين رابطه روايت سفيان ثوري از ابواسحاق السبيعي از عامر بن سعد البجلي مي‌باشد که مي‌گويد: ابو مسعود البدري و قرظه بن کعب و ثابت بن يزيد را در مراسم عروسي که در آن آوازه خواني مي‌شد ديدم. به آنان گفتم: اصحاب پيامبرص و چنين جاهايي؟ آنان گفتند: پيامبرص آواز در عروسي و گريه‌ي بدون شيون را در عزا رخصت فرمودند. اين حديث هم دليل جواز هميشگي آواز نمي‌باشد بلکه دلالت بر اجازه‌ي آن در مراسم عروسي براي اعلان مي‌باشد.

و حتي هر کس در حديث دقت نمايد متوجه مي‌شود که مضمون آن منع آواز است نه جواز آن، چون وقتي ايشان براي هدف مشخصي اجازه‌ي آوازخواني در عروسي را داده‌اند پس در غير آن بدون دليل ممنوع است.

چنانکه اجازه‌ي قصر نماز چهار رکعتي براي مسافر به معناي منع آن براي غير مسافران است و همچنين جواز ترک طواف خداحافظي حجّ براي زناني که دچار عادت ماهيان يا زايمان شده‌اند به معناي مکلف بودن ديگر زنان به انجام آن عمل مي‌باشد و مثالهاي زيادي در اين رابطه وجود دارد.

عيب گرفتن عامر بن سعد بر آن اصحاب هم دليل ناپسند بودن آواز بوده و اصحاب و تابعين آنان هم به تَبَعِ پيامبرص چنين برداشتي داشتند.

علامه ابن القيم در کتاب «إغاثة اللهفان من مصائد الشيطان» مي‌گويد: از ترفندها و دامهايي که شيطان در فريب آدم‌هاي کم بهره از دانش و خِرَد و دين و شکار کردن دل‌هاي نادانان و خرافه‌پرستان به کار مي‌بندد گوش سپردن به ترانه سرايي همراه موسيقي حرام است که باعث دور ماندن از کلام خدا و مبتلا شدن انسان به گناه و فساد مي‌شود و همچون قرآنِ شيطان عمل کرده و انسان را از قرآن الهي غافل مي‌نمايد و مانند طلسمي شنوندگان را آلوده‌ي همجنس بازي و دختر بازي کرده و هرزه‌کاران به وسيله‌ي آن به اميال زشتشان مي‌رسند.

شيطان با آلوده کردن انسانها به ساز و آواز، راحتتر فريبشان مي‌دهد و با ترفند و مکر مغرورشان کرده و هر آنچه بخواهد به آنان تلقين مي‌نمايد و با رام کردن آنها از قرآن الهي دورشان نموده و گمراهشان مي‌سازد. و شاعر چه زيبا سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1-تُلي الکتاب فأطرقوا لا خيفه |  | لکنّه إطراقُ ساهٍ لاهي |
| 2-وأتي الغناءُ، فَکالحميرِ |  | تناهَقُوا واللهِ ما رقصوا لِأجلِ الله |
| 3-دفٌ ومِزمارٌ ونَغمَهُ شادن |  | فَمَتي رأيتَ عبادهً بِملاهيِ |
| 4-ثقل الکتابُ عليهم لمّا |  | رَأوا تقييدَه بِأوامرٍ ونواهي |
| 5-سَمِعوا لَه رعداً وبرقاً إذحَوي |  | زجراًً وتخويفاً بفعل مناهي |
| 6- ورأوه أعظمَ قاطعٍ لِلنَّفس |  | عَن شهواتها، ياذبحها الـمتناهي |
| 7-وَأتي السَّماع موافقاً أغراضها |  | فِلأجل ذاكَ غدا عظيم الجاه |
| 8-أين الـمساعدِ للهوي من قاطع |  | أسبابه، عند الجهول الساهي |
| 9-إن لَم يَکُن خمرَ الجسوم فإنَّه |  | خمر العقول مماثل ومضاهي |
| 10-فانظر إلي النشوان عندَ شرابِه |  | وانظر إلى النِّسوان عند ملاهي |
| 11-وانظر إلى تمزيق ذا أثوابه |  | مِن بعد تمزيق الفؤاد اللاهي |
| 12-وَاحکُم فأيّ الخَمرتَينِ |  | أحقّ بالت حريم والتأثيم عند الله |

و همچنين شاعري ديگر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 13-بر ئنا إلي الله مِن مَعشرٍ |  | هِم مرضٌ مِن سماعِ الغنا |
| 14-وَ کَم قلتُ: يا قومِ، انتم |  | علي شَفَا جُرُف ما به مِن بِنا |
| 15-شَفا جُرُف تحته هُوَه |  | إلى دَركٍ کَم بِه مِن عِنا |
| 16-وتکرارُ ذا النُّصح |  | مِّنا لَهُم لنعذر فيهم إلى ربِّنا |
| 17-فلَّما استهانوا بتنبيهنا |  | رَجَعنا إلى الله في أمرنا |
| 18-فَعِشنا على سُنّه الـمصطفى |  | وماتوا على تنتنا، تنتنا |

و هميشه و در همه جاي دنيا ياران راستين اسلام و پيشوايان ديني بر سر اين اشخاص فرياد کشيده و مسلمانان را از دنباله روي و همراه شدن با آنان برحذر داشته‌‌اند.

\* نکته‌يي که بايد به آن توجه کرد:

ابوتراب به پيروي از ابن حزم گمان نموده که آيه‌ي: ﴿...لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ﴾ [لقمان: 6]. دليلي است بر اينکه خريدار آواز و موسيقي سزاوار سرزنش و توبيخ نيست مگر اينکه هدفش گمراهي خود و ديگران باشد. و اگر کسي فقط براي وقت گذراني و لذت جويي از آن بهره گيرد هيچ اشکالي ندارد. بايد گفت اين نظر از سه جهت باطل است:

1- اين برداشت برخلاف فهم سلف صالح از آيه مي‌باشد و چون آنان آيه را دليلي بر ضد آواز و موسيقي دانسته و مردم را از آن منع کرده‌اند و مثل ابوتراب براي آنان هم شرطي قايل نبودند و آن جماعت آگاهترين مردم به معناي کلام الهي و سخن نبوي بوده و شناخت بهتري نسبت به مقصود خداوند از آيات داشتند.

2- هر کس با دقت به آيه بنگرد متوجه مي‌شود اين برداشت خلاف ظاهر آيه است چون خداوند فرموده: ﴿لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾ پس معلوم مي‌شود که اين گروه که در آيه ذکر شده‌اند هدفشان از خريدن سخن بيهوده گمراه شدن از مسير خداوند بدون آگاهي و فهم صحيح و هدف مشخص است نه گمراه نمودن آگاهانه‌ي خود و ديگران چون در اين صورت نمي‌فرمود: ﴿لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾ زيرا کسي که مي‌داند خريدن سخن بيهوده توسط او باعث گمراه شدنش از راه خداوند است به او گفته نمي‌شود: او نمي‌داند و يا اگر هدفش هم فقط گمراهي باشد چنين عبارتي در موردش به کار نمي‌رود چون به کسي که مي‌داند عاقبتش گمراهيست و يا هدفش چنين چيزي است بايد گفت او خريدار سخن بيهوده است تا آگاهانه و به عمد از راه خداوند گمراه شود، (.... عَن سبيلِ الله بِعِلمٍ و قصدٍ). پس اي خواننده‌ي گرامي دقت کن و بينديش تا حقيقت برايت روشن شود حرف «لام» در آيه‌ي: ﴿لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ...﴾ لام عاقبت و يا لام تعليل است. حافظ ابن کثير و ديگران ذکر کرده‌اند که حرف لام در آيه اگر براي «عاقبت» باشد معناي آن چنين مي‌شود: هر کس سخن بيهوده و بي‌ارزش مثل آواز و موسيقي را خريدار باشد سرانجامش گمراهي از راه خدا و گمراه نمودن ديگران و به مسخره گرفتن دين خداوند و غفلت از آيات الهي به حالت خود بزرگ‌بيني و ناسپاسي است هر چند چنين هدف و برنامه‌اي نداشته باشد. و اگر لام براي «تعليل» منظور شود معناي آيه به اين شکل است. اراده‌ي خداوند بر آن بوده که عده‌اي از مردم با خريدن سخن بيهوده و بها دادن به آن از راه الهي گمراه شوند. و در هر دو صورت آيه بيانگر سرزنش کساني است که به سخن بيهوده ارزش مي‌دهند و آنان را از عاقبت دور افتادن از راه خداوند و مسخره کردن آن و پشت نمودن به قرآن مي‌ترساند. و واقعيتي غير قابل انکار است که هر کس به آواز و موسيقي دل بسپارد و آنرا نيک شمارد و شيفته‌اش گردد دچار سنگدلي و گمراهي از راه حق خواهد شد مگر کسي که لطف الهي شامل حالش شده و نجات يابد.

شريعت اسلام در همه‌ي دستورات و برنامه‌هايش مسلمانان را از وسايل گمراهي و فساد نهي نموده وآنان را از نتايج آن کارها آگاه کرده است. چنانکه پيامبرص از نوشيدن مشروباتي که درجه‌ي مست کنندگي آنها کم بود نهي مي‌کردند تا مسلمانان به هيچ نوع مسکري متمايل نشوند: «مَا أسکَرَ کَثيرُهُ فَقَلِيلُهُ حرامٌ». «هر چه مقدار زياد آن مستي آور باشد نوشيدن مقدار کم آن هم حرام است». و در جايي ديگر از خواندن نماز پس از نماز صبح و نماز عصر نهي کرده‌اند تا مسلمانان شبيه بعضي از مشرکان خورشيدپرست که هنگام طلوع و غروب آفتاب به عبادت مي‌پرداختند نباشند و چنين مسايلي در دين اسلام فراوان است و هر کس با کمترين آگاهي از شريعت الهي از آنها مطلع مي‌باشد.

3- اگر سرزنش آيه فقط شامل کسي است که هدفش از خريد سخن بيهوده گمراهي خود و ديگران است پس ذکر عبارت «لهو الحديث» در قرآن هيچ فايده‌اي ندارد چون سرزنش فقط مخصوص آن موضوع نبوده و شامل هر چيزي مي‌شود که هدف از آن گمراهي خود و ديگران است هر چند آن چيز نزد خداونذد عزيز باشد. مثلاً کسي کتاب قرآن را براي فريب و گمراهي مردم بخرد هر چند قران نزد خداوند محبوب است اما خداوند معامله‌ي چنين بنده‌اي که هدفش فريب و گمراه نمودن ديگران است نمي‌پسندد چون مي‌خواهد قرآن براي راهنمايي و شناساندن راه خوب خريده شود.

ابن حزم و ابوتراب به اين شکل به قضيه نگاه مي‌کنند و به گمانشان آيه متوجه چنين گروهي مي‌باشد و اين اشتباهي آشکار و دور افتادن از معناي درست آيه است چون معناي کلي آن را تباه مي‌سازد.

خواننده‌ي گرامي از اين سه نکته که ذکر شد اشتباه نظر ابوتراب و ناصواب بودن آن برايت روشن شد. و برايت واضح گرديد که آيه دليلي آشکار بر مذمت ساز و آواز و حرام بودن آن مي‌باشد چون باعث گمراهي خود و ديگران و به بازي گرفتن راه الهي و دور افتادن از قرآن است هر چند خريداران و طالبانش متوجه موضوع نباشند.

و برداشت سلف صالح هم از آيه چنين بوده و پيروي از راه ايشان بهتر است. قبلاً هم ضعف فهم ابوتراب از حديث آواز کنيزکان و حادثه‌ي ابو مسعود البدري و اصحاب پيامبرص در مورد جواز آواز در مراسم عروسي را فهميدي و توضيح داديم که احاديث ياد شده دليلي بر بطلان نظر ابوتراب و استادش ابن حزم مي‌باشند و در اصل بر حرام بودن آواز دلالت داشته و سند جواز آن نيستند. و ستايش سزاوار خداوندي است که همه‌ي نعمتها را کامل نمود.

علامه ابن القيم در مورد آيه‌ي: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ﴾ سخن زيبايي دارد که صحت نظر ما را تأييد مي‌نمايد. ايشان مي‌گويد: واحدي و ديگران گفته‌اند: اکثر مفسران قرآن مراد از «لهو الحديث» را آواز دانسته‌اند. ابن عباس در روايت سعيد بن جبير به آن سوگند ياد کرده است و عبدالله بن مسعود در روايت ابوالصهباء از ايشان و مجاهد و عکرمه چنين نظري داشته‌اند. ثوير بن ابي فاخته از پدرش و او از ابن عباس درباره‌ي آيه‌ي: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ﴾ روايت مي‌کند که فرمود: درباره‌ي مردي است که کنيزي مي‌خرد تا شب و روز برايش آواز بخواند. ابن ابي نجيح از مجاهد روايت کرده که منظور آيه خريدن آوازه خوان (غلام يا کنيز) با قيمت فراوان و گوش سپردن به آواز و سخنان بيهوده‌اش مي‌باشد. مکحول هم‌چنين نظري داشته و ابو اسحاق اين تفسير را بر گزيده و گفته است: از عبارت «لهو الحديث» در آيه‌ي مذکور بيشتر کتابهاي تفسير آواز را برداشت کرده‌اند چون عامل غفلت و بي‌توجهي از ذکر خداوند است. واحدي مي‌گويد: دانشمندان علم معاني گفته‌اند: آيه همه‌ي اشخاصي که شنيدن سخن پوچ و بي‌ارزش و آواز و ني و تار و ..... را بر قرآن ترجيح مي‌دهند شامل مي‌شود و لفظ «شراء» در قرآن چنانکه در آيه هم ذکر شده به معناي جايگزين و انتخاب است و اين معناي عبارت در قرآن زياد به کار رفته است. قتاده درباره‌ي آيه مي‌گويد: شايد در اين راه مالي هم صرف نشود و بزرگترين علامت گمراهي فرد اينست که به جاي سخن حق باطل را بر گزيند. واحدي مي‌گويد: اين آيه با چنين تفسيري دلالت بر تحريم آواز دارد و شنيدن آواز کنيزان حرمتش بيشتر است، چون توبيخ شديدتري در پي دارد. از پيامبرص روايت شده که: «مَن استَمَعَ إلي قينهٍ صُبَّ في اُذُنِهِ الآنُكُ يومَ القيامة»، «هر کس به صداي آواز کنيزي گوش دهد روز قيامت در گوشش سرب مذاب مي‌ريزند». و تفسير «لهو الحديث» به آواز منسوب به پيامبرص شده است.

در مسند امام احمد و مسند عبدالله بن زبير الحميدي و جامع ترمذي از حديث ابو امامه اين نقل قول شده است که: پيامبرص فرموده: رضي الله عنه «لاتبيعوا القينات ولا تشتروهُنَّ ولا تعلِّموهنَّ وَلَاخَيرَ في تجارهٍ فيهنَّ وثَمهُنَ حرامٌ وفي مِثلِ هذا نُزِلَت هذهٍ الآيه: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ «به خريد و فروش کنيزان آوازه خوان نپردازيد و چيزي (آواز) به آنان نياموزيد و هيچ نفعي در معامله‌ي آنان نيست و بهاء و قيمت آنان حرام مي‌باشد و آيه‌ي: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي...﴾ درباره‌ي آنها نازل شده است». روايت مذکور از عبيدالله بن زحر و قاسم که هر دو ثقه هستند هم وارد شده ولي علي بن يزيد ضعيف است. اما حديث دلايل و شواهد ديگري براي صحت دارد که بعداً ذکر خواهد شد. و تفسير اصحاب و تابعين از «لهو الحديث» به آواز کافي بوده و از ابن عباس و ابن مسعود با سند صحيح روايت شده است.

ابوالصهباء مي‌گويد از ابن مسعود درباره‌ي ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ...﴾ سوال کردم فرمود: سوگند به خداوندي که هيچ معبودي جز او نيست مراد آيه آواز مي‌باشد و اين گفته را سه بار تکرار نمود. از ابن عمر هم با سند صحيح روايت شده که منظور آواز است.

حاکم نيشابوري در کتاب «الـمستدرك» قسمت تفسير مي‌گويد: جوينده‌ي اين علم بايد بداند که تفسير اصحاب پيامبرص به عنوان شاهدان وحي الهي نزد امام بخاري و امام مسلم با سند ثبت شده است. و در قسمت ديگري از کتابش مي‌گويد: اين تفسير براي ما حکم حديث مرفوع (متصل به پيامبرص) را دارد هر چند اختلافي هم درباره‌ي آن باشد و قبول آن از نظرات تفسيري نسلهاي بعد از اصحاب بهتر است، چون ياران پيامبرص آگاه‌ترين افراد امت به معناي آيات خداوندي بودند و قرآن آنان را طرف مخاطب خود قرار داده و در جامعه‌ي آنان نازل شده است و پيامبرص با گفتار و رفتار خود آن را برايشان تفسير کرده‌اند. فصاحت زبان عربي هم در آن دوره در نهايت خود بود و در شرايطي که تفسير اصحاب قابل پذيرش باشد نيازي به تفسير ديگران نيست. ميان تفسير «لهو الحديث» به آواز و يا افسانه‌هاي شاهان ايران و روم و احوال روزگارشان هم هيچ تعارض وجود ندارد چنانکه گفته‌اند: نضر بن الحارث براي منحرف کردن ذهن مردم از قرآن به نقالي و داستانسرايي در مکه مي‌پرداخت. و هر دو تفسير در معناي عبارت مي‌گنجند. ابن عباس در اين مورد گفته است: منظور از «لهو الحديث» آواز و سخنان بيهوده است. اصحاب هم بعضي آواز و گروهي سخن پوچ و بي‌ارزش و عده‌اي هم هر دو را از آيه استنباط کرده‌اند. شکي نيست که آواز بسيار گمراه کننده‌تر و خطرناک‌تر از داستان‌هاي شاهان است و چون جادو انسان را به زنا کشانده و عامل رشد نفاق و شيطان پرستي و کوته فکري است. گوش سپردن به آواز و آلوده شدن به آن خيلي بيشتر از شنيندن داستانها و افسانه‌ها انسان را از قرآن دور مي‌سازد زيرا اميال دروني و هواي نفس به آن کشش زيادي دارند.

حال که اين موضوع روشن شد بايد بدانيم که دوستداران آواز کمتر از آوازه‌خوانان از سر زنش کلام الهي بهره‌مند نيستند چون به جاي تدبر در قرآن و دل سپردن به آن، آلوده‌ي بيهودگي شده‌اند. آيات قرآن هم هر کس را که سخنان پوچ را جايگزين کلام خدا نمايد سرزنش کرده و در رديف گمراهان جاهل قرار داده و آنان را منحرف از راه حق دانسته‌اند زيرا در برابر تلاوت قرآن همچون کسي که در گوشش پنبه گذاشته است بي‌توجهي نموده و اگر هم چيزي بشنوند آن را به بازي مي‌گيرند.

مجموعه‌ي اين واکنشها در برابر قرآن از اوصاف کافران است و پاره‌اي از آنها در حالات آوازه‌خوانان و دوستدارانشان ديده مي‌شود پس شامل بخشي از اين سرزنش مي‌شوند.

واقعيت اين است که هيچ آوازه‌خوان و آلوده‌ي ‌ساز و آوازي را نمي‌بيني مگر اينکه تا حدي دچار گمراهي فکري و عملي شده و از راه خدا فاصله گرفته است و تمايل به شنيدن آواز در او از گوش سپردن به کلام الهي بيشتر است و اگر ميان گوش سپردن به آواز و قرآن مخيَّر شود حتماً به سوي آواز گرايش دارد و شنيدن آيات قرآن برايش سخت است و هميشه از قرائت قرآن و طولاني بودن آن گِله داشته و طرفدار طول دادن آواز و بيشتر شدن وقت آن مي‌باشد پس اگر سهمش از سرزنش الهي زياد نباشد کم هم نيست.

و اين در شرايطي است که هنوز قلبش کلاً آلوده نشده ولي اگر دلش مرد و معتاد و سر گشته‌ي اين بيهوده گشت ديگر نصيحت در او اثر ندارد: ﴿...وَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ فِتۡنَتَهُۥ فَلَن تَمۡلِكَ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ًٔاۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمۡۚ لَهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٞ﴾ [المائدة: 41].

«..... اگر خداوند (بر اثر گناهان پي در پي) بلاي کسي را بخواهد. تو نمي‌تواني اصلاً براي او کاري بکني آنان کسانيند که خداوند نمي‌خواهد دلهايشان را (از کثافت کفر و شرک) پاک گرداند. بهره‌ي ايشان در دنيا خواري و رسوائي و در آخرت عذاب بزرگي است».

و در مورد نکوهش آواز و موسيقي مي‌فرمايد: ﴿وَٱسۡتَفۡزِزۡ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتَ مِنۡهُم بِصَوۡتِكَ وَأَجۡلِبۡ عَلَيۡهِم بِخَيۡلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِ وَعِدۡهُمۡۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا ٦٤﴾ [الإسراء: 64].

«و بترسان و خوار گردان با نداي (دعوت به معصيت و وسوسه‌ي) خود هر کس از ايشان را که توانستي. و لشکر سواره و پياده‌ي خود را بر سرشان بشوران و بتازان و در اموال آنان و در اولاد ايشان شرکت جوي و آنان را وعده بده (و بفريب) و وعده‌ي شيطان به مردمان جز نيرنگ و گول نيست».

و: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَشۡهَدُونَ ٱلزُّورَ وَإِذَا مَرُّواْ بِٱللَّغۡوِ مَرُّواْ كِرَامٗا ٧٢﴾ [الفرقان: 72].

«و (بندگان خداي مهربان) کسانيند که بر باطل گواهي نمي‌دهند و هنگامي که کارهاي ياوه و سخنان پوچي را ببينند و بشنوند بزرگوارانه از آن مي‌گذرند».

عبارت‌هاي «الصوت» و «الزور» در اين آيات به هر صدايي که انسان را به باطل دعوت نمايد و آواز و موسيقي و هر نوع کار زشتي تفسير شده‌اند و بين تفاسير ارائه شده هيچ منافاتي وجود ندارد چون دلالت آيات بر اين معاني عموميت دارد. و شکي نيست که آواز و موسيقي زشت‌ترين دروغ و باطل و کثيف‌ترين صداي شيطان هستند و سرانجامشان براي انسان سنگدلي و دور شدن از ياد خداوند و تلاوت قرآن و همه‌ي عبادات و راز و نيازهاي خدايي است و فقط خداوند مي‌تواند انسان را از شر و فساد آنها نجات دهد.

احاديث زيادي در مورد زشتي و پليدي آواز و موسيقي ذکر شده است و معتبرترين آنها از امام بخاري است که: هشام بن عمار از صدقه بن خالد از عبدالرحمن بن يزيد بن جابر از عطيه بن قيس الکلابي از عبدالرحمن بن غَنَم الاشعري از ابوعامر يا از ابومالک الاشعري روايت مي‌نمايد که از پيامبرص شنيدم مي‌فرمود: «ليکونَنَّ مِن أمَّتي أقوامٌ يَستَحِلُّون الحِرَ والحريرَ والخَمَر والـمعازِف». «عده‌اي از امت من زنا (يا خز) و پارچه‌ي ابريشم و شراب و موسيقي را حلال مي‌شمارند».

حديث در مورد نکوهش موسيقي و حلال شمردن آن صريح بوده و حتي آنرا در رديف زنا و شراب و پارچه‌ي ابريشم (براي مرد) ذکر کرده است. و اين دليلي آشکار درباره‌ي حرمت به کارگيري وسايل موسيقي مثل چنگ و تار و عود و طبل و ... مي‌باشد.

اهل لغت اتفاق نظر دارند که واژه‌ي «معازف» در حديث به معناي وسايل موسيقي است و دليل تحريم هم نتايج خطرناک آن همچون بيماري روحي و سنگدلي و دور افتادن از نماز و قرآن است و در صورت همراهي آن با آواز گناه و فسادش بيشتر خواهد بود که قسمتي از حکمت‌هاي آن توضيح داده شد و بعداً نظر دانشمندان هم در اين رابطه ذکر مي‌شود.

اما واژه‌ي (حر) در صورتيکه با - حاء و راء خوانده شود يعني شرمگاه و مراد زناست و در صورت ديگر با - خاء وزاء - (خز) به معناي نوعي پارچه‌ي حرير مي‌باشد. علماي اسلامي اين حديث را پذيرفته و در مورد تحريم موسيقي به آن استناد کرده‌اند ولي ابن حزم و شاگردش ابوتراب به تبع استاد گفته‌اند که حديث منقطع است چون امام بخاري در روايت آن ذکري از شنيدن از استادش (هشام بن عمار) نکرده و به حالت تعليق روايت نموده است. ابن حزم در اين باره هم اشتباه کرده و علماء بر او اشکال گرفته‌اند زيرا وصل کردن حديث از جانب امام بخاري به هشام نشان از قطعي بودن روايت دارد و نزد وي صحيح محسوب شده است و اهل حديث هم‌چنين روشي را از بخاري پذيرفته و آن را در رديف احاديث معلَّق صحيح ذکر نموده‌اند شايد امام بخاري هم به دلايلي چون کسب اجازه يا جلسه‌ي غير درسي و حالت گفت و شنود و يا با واسطه‌ي اساتيد معتبر ديگر و .... حديث را شنيده و براي اختصار، اسم ديگر واسطه‌ها را حذف کرده باشند. و در صورت منقطع بودن سند روايت ميان امام بخاري و استادش (هشام بن عمار) هم حديث مشکلي ندارد چون راويان ديگر حديث، با اتصال صحيح سند به بيان آن پرداخته‌اند و در اينجا اشکال ابن حزم و شاگردش وارد نمي‌باشد.

خواننده‌ي گرامي حال به نقل گفتار علماء در اينباره پرداخته و اشتباه ابن حزم در ضعيف دانستن حديث را بر ملا مي‌سازيم. حافظ ابن حجر در کتاب «فتح الباري» بعد از روايت حديث و بيان نظر زرکشي و بررسي دلايل ضعيف شمردن آن توسط ابن حزم مي‌گويد: ادعاي ابن حزم در مورد حديث توسط ابن صلاح در کتاب «علوم الحديث» پاسخ داده شده آنجا که مي‌گويد: احاديثي که در صحيح بخاري به شکل منقطع از نظر سند ذکر شده‌اند حکم حديث منقطع را ندارند و نمي‌توان آنها را به اين دليل ضعيف خواند و رأي حافظ ابو محمد بن حزم ظاهري درباره‌ي مردود بودن حديث ابو عامر و ابو مالک اشعري از پيامبرص که: «ليکونَّنَ في أُمّتي أقوامُ يَستَحِلَّون الحريرَ وَالخَمَر الـمعازِفَ» معتبر نيست و گمان ابن حزم به اينکه بخاري در سند گفته: ابن هشام بن عمار گفت (و نگفته از او شنيدم) پس بين بخاري و هشام سند حديث منقطع است و نمي‌توان در تحريم موسيقي به آن استناد کرد از چند جهت نادرست مي‌باشد و در اصل حديث صحيح بوده و سندش متصل است.

امام بخاري گاهي حديثي را به اين شکل آورده و سپس در جايي ديگر از کتابش با اتصال سند حديث را روايت نموده است و دليلش هم متفاوت بوده و نمي‌توان آنرا موجب انقطاع سند دانست.

حافظ ابن حجر بعد از بيان کلام ابن صلاح مي‌گويد: حافظان حديث، همه‌ي احاديث معلَّق بخاري را که با عبارت جزم و يقين آمده هر چند راوي از اساتيد او هم نباشد در صورتيکه از جانب ساير حافظان حديث سند آنها وصل شده باشند پذيرفته و اشکالي در آن نديده‌اند. من نيز به همين دليل از اول کار تحقيق کتابي به نام «تغليق التعليق» نوشتم. و سپس استاد در شرح صحيح ترمذي قسمت علوم الحديث بيان نموده که حديث هشام بن عمار در کتاب «مستخرج اسماعيلي» با اتصال سند روايت شده، و حسن بن سفيان از هشام بن عمار آنرا روايت نموده است. طبراني هم در «مسند الشاميين» مي‌گويد: محمد بن يزيد بن عبدالصمد از هشام بن عمار اين حديث را روايت کرده است ابو داود هم در کتاب «السنن» ذکر نموده: عبدالوهاب بن نجده از بشر بن بکر از عبدالرحمن بن يزيدبن جابر آنرا روايت مي‌کند.

علامه ابن القيم در کتاب «الإغاثه» بعد از ذکر اين حديث مي‌گويد:

امام بخاري در کتاب «صحيح» با استناد به آن و با تعليق حاکي از يقين و جزم اين حديث را روايت نموده و تحت عنوان «باب کسي که شراب را حلال دانسته و آنرا با نام ديگري مي‌خواند» گفته است:هشام بن عمار از صدقه بن خالد از عبدالرحمن بن يزيد بن جابر از عطيه بن قيس الکلابي از عبدالرحمن بن غنم الاشعري از ابوعامر يا ابو مالک اشعري با ذکر سوگند .... و او از پيامبرص شنيده که: «ليکونن من امتي اقوام يستحلون الحر والحرير والخمر والـمعازف، ولينزلن اقوام إلي جنب عَلَمٍ يروح عليهم بسارحهٍ لهم، يأتيهم لحاجه فيقولوا: إرْجِعْ إلينا غداً، فيبيتهم الله تعالى، ويضع العلم ويمسخ آخرين قردهً وخنازيرَ إلى يومِ القيامهِ»، «دسته‌اي از امت من زنا (ياخز) و ابريشم و شراب و موسيقي را حلال مي‌شمارند و گروهي در زير پرچمي در چراگاهشان به ميگساري مي‌پردازند که فردي نزدشان آمده و از آنان درخواست (کمکي) مي‌نمايد به او مي‌گويند: برو و فردا برگرد. خداوند آنان را مي‌خواباند و پرچم افتاده و ديگران هم تا روز قيامت به شکل ميمون و خوک در مي‌آيند».

و کسي جز ابن حزم بر اين حديث اشکال وارد نکرده و او هم به خاطر برتري طلبي نظر باطلش درباره‌ي مباح بودن موسيقي دست به چنين کاري زده است و به گمان خودش چون بخاري سند آنرا به استادش وصل نکرده پس حديث منقطع مي‌باشد.

توهم ابن حزم از چند جهت مردود است:

1. امام بخاري با هشام بن عمار ملاقات داشته و از او حديث شنيده است پس اگر بگويد: هشام گفت يعني از او نقل قول مي‌کند.
2. اگر ايشان از هشام نشنيده بود به حالت يقين نقل قول نمي‌کرد و ثابت شده که آنها با هم در ارتباط بوده و احاديث زياد ديگري هم از او نقل کرده است و تهمت تدليس به بخاري نمي‌چسبد.
3. امام بخاري حديث را در کتاب «صحيح» آورده و اگر به صحت آن اطمينان نداشت چنين کاري نمي‌کرد.
4. ايشان حديث را به صيغه‌ي جزم ذکر نموده و از واژه‌هايي که بيانگر ضعف در روايت هستند چون: (يروي عن رسول اللهص) يا (يذکر عنه) و .... استفاده نکرده بلکه عبارت قال رسول اللهص را که نشانگر جزم و يقين است به کار برده‌اند.
5. اگر ما به همه‌ي اين موارد اعتنا نکنيم باز حديث صحيح بوده و نزد ساير علماي حديث سندش متصل است. چنانکه ابو داود در کتاب «اللباس» مي‌گويد: عبد الوهاب بن النجده از بشر بن بکر از عبد الرحمن بن يزيد بن جابر از عطيه بن قيس روايت مي‌کند که: شنيدم عبدالرحمن بن غنم أشعري مي‌گفت: ابو عامر و ابو مالک از ..... و حديث را نقل مي‌کند. ابوبکر الاسماعيلي در کتاب «صحيح» خود حديث را با ذکر سند و بدون ترديد در آن و از ابو عامر نقل کرده است. و در معناي «معازف» به آلات موسيقي بين علماي لغت هيچ اختلافي وجود ندارد. و اگر استفاده‌ي از آنها حلال مي‌بود جايي براي نکوهش حلال شمردنش وجود نمي‌داشت. حال آنکه آن را در رديف حلال شمردن شراب و زنا (و يا خز) بيان نموده است. بايد توجه داشت اصحاب دو نوع خز را در نظر داشته‌اند نوعي از آن ابريشم بوده و پوشيدنش (براي مردان) حرام است و نوع ديگر آن که از پشم مي‌باشد اشکالي ندارد، متن روايت هم به دو شکل وارد شده است.

ابن ماجه در کتاب «السنن» مي‌گويد: عبدالله بن سعيد از معاويه بن صالح از حاتم بن حريث از ابن ابي مريم از عبدالرحمن بن غنم الاشعري از ابومالک اشعري روايت مي‌کند که؛ پيامبرص فرمود: «لَيشرِبَنَّ ناسُ مِن أمَّتي الخَمرَ يُسَمُّونَها بِغَير إسمِهَا، يَعزفُ على رؤوسهم بِالـمعازفِ وَالمُغَنِّياتِ يَخسِفُ الله بِهم الأرضَ ويَجعَلُ مِنهم قِردهً وخنازيرَ». «گروهي از امت من شراب (خمر) را با اسم ديگري مي‌نوشند و به ساز و آواز گوش مي‌دهند. خداوند آنان را در زمين فرو برده و به ميمون و خوک تبديل مي‌نمايد».

سند اين حديث صحيح بوده و در آن کساني که موسيقي را حلال مي‌دانند تهديد به فرو رفتن در زمين و تبديل شدن به ميمون و خوک شده‌اند. و اگر سرانجام ارتکاب همه‌ي اينها با هم چنين عذابي باشد پس انجام هر يک از آنها نيز انسان را سزاوار قسمتي از آن تهديدها و نکوهشها مي‌کند.

در همين باب از سهل بن سعد الساعدي و عمران بن حصين و عبدالله بن عمرو و عبدالله بن عباس و ابوهريره و ابو امامه الباهلي و عائشه و علي بن ابي‌طالب و أنس بن مالک و عبدالرحمن بن سابط و الغازي بن ربيعه روايتهايي وجود دارد.

و ما براي روشني چشم اهل قرآن و بستن دهان طرفداران آوازِ شيطان اين دلايل و اسناد را ذکر کرديم و اگر سخن به درازا نمي‌کشيد بحث را بيشتر دنبال مي‌نموديم ولي به علت رعايت اختصار حقيقت جويان عزيز را به خواندن کتاب «إغاثه اللهفان من مصائد الشيطان» دعوت مي‌کنيم چون در آن کتاب هر آنچه لازم باشد آورده شده و چشم و دلِ طالبان حقيقت را روشنايي مي‌بخشد و با دلايل محکم حرمت آواز و موسيقي را ثابت مي‌نمايد و آيات و احاديث بيشتري را در اين موضوع بيان مي‌دارد که همه نشانگر آن است که ساز و آواز سبب ناخشنودي خداوند و گرفتار شدن به گمراهي و عذاب هستند.

از خداوند مي‌خواهيم که ما و مسلمانان را از گزند اين مصيبت سلامت بدارد و توفيق دوري از گمراهي را به ما عنايت فرمايد. علماي اسلامي از اصحاب و تابعين در مورد آواز و آلات نوازندگي بسيار صحبت کرده‌اند که بعضي از آنها بيان شد و براي تکميل موضوع به پاره‌اي ديگر از آنها اشاره مي‌کنيم.

علي بن الجعد و ديگران از عبدالله بن مسعود روايت کرده‌اند که: آواز نفاق را در دل مي‌کارد همچنانکه آب سبب رويش گياهان است. اين سخن به پيامبرص هم منسوب شده ولي صحت سندش به ابن مسعود بيشتر است.

علامه ابن القيم در کتاب «الإغاثه» بعد از ذکر اين سخن مي‌گويد: چرا از ميان گناهان آواز سبب رويش نفاق در دل است؟ بايد توجه داشت اين از فهم عميق اصحاب به حالات قلب و آسيب‌هاي آن و شناخت روش صحيح مداواي آن مي‌باشد زيرا آنان طبيبان دل بودند. اما مخالفانشان مي‌خواستند بيماري‌هاي دل را با بدترين روش درمان کنند و چنين هم کرده‌اند مثلاً براي درمان بيماري از سم کشنده استفاده مي‌کنند.

و به همين دليل بيماران زياد و پزشکان کم شده و بيماري‌هاي فراواني که در نسل اول اسلام مشاهده نمي‌شد پيدا شده و افراد هم به جاي استفاده از درمان شرعي به سوي مواد تقويت کننده‌ي بيماري گرايش نموده‌اند و در نتيجه بلا شدت گرفت و اوضاع وخيم‌تر شد و همه‌ي خانه‌ها را فرا گرفت تا جايي که خيابانها و بازارها پر از بيمار است و هر ناداني به طبابت مردم مي‌پردازد.

بدان! آواز أثرات خاصي دارد و قلب را به رنگ نفاق در آورده و همچون آب در رويش گياهان عمل کرده و بذر نفاق را پرورش مي‌دهد. و از ديگر أثراتش اين است که دل را دچار انحراف نموده و انسان را از فهم و عمل به قرآن باز مي‌دارد و هيچگاه آواز و قرآن در يک قلب با هم مسکن نمي‌گزينند. چون با هم در تضاد هستند. قرآن انسان را از پيروي نفس باز داشته و به پاکدامني دستور مي‌دهد و از اميال گناه آلود و وسايل گمراهي بر حذر مي‌دارد و هشدار مي‌دهد که از گام‌هاي شيطان پيروي نکنيد.

اما آواز برعکس عمل مي‌کند و نفس انسانها را به شهوت راني و گمراهي دعوت کرده و اميال پنهان و ساکن دروني را براي انجام گناه بيدار مي‌سازد و همه‌ي آنها را به زشتيها سوق داده و طالب زيبارويان مي‌گرداند.

آواز و شراب از يک دايه شير نوشيده‌اند و در تشويق نفس به زشتي‌ها همچون دو اسب هم نفس مي‌‌تازند. آواز همزاد و برادر و دوست و يار و ياور شراب بوده و شيطان ميان آنها پيمان همکاري چنان محکمي بسته که هرگز قابل فسخ نيست.

و همچنين آواز جاسوس حريم دل و دزد انسانيت و عامل تباه شدن عقل است چنانکه در مخفيگاههاي قلب نفوذ کرده و بر اسرار آن چيره شده و با تحريک عالم خيال هر آنچه بخواهد از هوي و هوس و پوچي و سبک سري و کوته فکري و ابلهي به ميدان مي‌آورد.

گاه ديده مي‌شود انساني با وقار و دانا و لبريز از ايمان و اسلام و شيفته‌ي قرآن با شنيدن آواز و مبتلا شدن به آن دچار بي‌خردي و بي‌آبرويي شده و انسانيت و شخصيت خود را از دست داده و اخلاقش افول نموده و شيطان از ديدنش مسرور مي‌شود. در آن لحظه ايمانش به خداوند شکايت برده و مي‌گويد: خدايا من و قرآنِ دشمنت (ساز و آواز) را در يک سينه جمع مکن.

از اين پس هر آنچه قبلاً زشت مي‌دانست برايش زيبا مي‌شود و هر سرّي که داشت آشکار مي‌نمايد و از حالت آرامش و احترام توأم با وقار دور شده و به پر حرفي و دروغگويي عادت مي‌کند و با بشکن بشکن و کف زدن و سر چرخاندن و شانه جنباندن و پا به زمين کوبيدن و دست تکان دادن و مگس‌وار به اطراف پريدن و چون خر آسياب به دور خود چرخيدن و مانند زنان کف زدن و بسان گاو صدا در آوردن را در پيش مي‌گيرد. گاه آه غم مي‌کشد و گاه چون ديوانگان جيغ مي‌زند.

شخص نکته سنجي چه زيبا سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 19-أتَذکَرُ ليلهً وَقَد اجتَمَعنَا |  | عَلى طيب السَّماعِ إلى الصَّباح؟ |
| 20-وَدَارت بَينَنَا کأسُ الأغاني |  | فَأسکَرت النفوسُ بِغَير راحٍ |
| 21-فلم ترفيهم إلا نشاوي |  | سروراً والسرورُ هناك صاحي |
| 22-إذا نادَي أخو اللَّذاتِ فيه |  | أجاب اللَّهوُ حَّي عَلي السَّماحِ |
| 23-وَلَم نَملِك سوي الـمهجاتِ شيئاً |  | أرقناها لألحاظ الـملاح |

صاحبدلي گفته است: گوش سپردن به آواز و موسيقي در مردمان اثرات متفاوت دارد چنانکه در افرادي سبب نفاق و در عده‌اي باعث دشمني با دين خدا و يا سبب دروغگويي و يا آلودگي به گناهان و يا بي‌بندوباري مي‌شود.

و اکثراً عشق ظاهري را پرورش داده و فساد اخلاق را زيبا جلوه مي‌دهد و آلوده شدن به آن فهم قرآن را از دل مي‌زدايد و به مرور سبب بي‌ميلي به شنيدن آيات الهي مي‌شود پس اگر اين نفاق نباشد هيچ نفاقي وجود ندارد.

راز مسأله: آواز قرآن شيطان است - چنانکه توضيح خواهيم داد - و هرگز با قرآن خداوند در قلبي جمع نمي‌شوند و سرچشمه‌ي نفاق است چون ظاهر و باطن شخص مبتلا به آن يکي نمي‌باشد و وضعيت آوازه‌خوان از دو حال خارج نيست: يا حريم شکني کرده و آلوده‌ي به گناهان است و يا اهل عبادت هم مي‌باشد که در اين صورت منافق است زيرا از ظاهرش رغبت به خداوند و جهان آخرت پيداست و در درونش اميال در جوشش بوده و عاشق ساز و آوازي است که خدا و پيامبرص آنرا نمي‌پسندند. قلبش از جانب آنچه خدا و پيامبرص دوست دارند آباد و از ناحيه‌ي ديگر که آنان نمي‌پسندند پهن دشتي بي‌آب و علف است و اين هم جز نفاق خالص نيست.

ما مي‌گوييم ايمان يعني تأييد با زبان و کردار و يا گفتن حق و انجام عبادت و اين هم با ذکر خدا و تلاوت قرآن بدست مي‌آيد. نفاق هم يعني گفتن باطل و سرکشي و نافرماني خدا که حاصل آوازه‌خواني است.

از نشانه‌هاي نفاق مي‌توان به اين موارد اشاره کرد:

- کمتر به ياد خدا بودن: هنگام اداي نماز تنبلي کردن و با آن سرناسازگاري داشتن و کمتر کسي است که ديوانه‌ي آواز باشد و اين اوصاف را نتوان در او يافت.

- پايه‌ي نفاق بر دروغ گذاشته شده و آواز هم از همه‌ي شعرها دروغتر است زيرا زشتي را زيبا جلوه داده و به آن امر مي‌کند و خوبي را زشت نمايانده و از آن بر حذر مي‌دارد و اين همان نفاق است.

- نفاق يعني مکر و نيرنگ و فريب و آواز پايه‌ي چنين کارهايي را مي‌گذارد

- منافق فساد را ترويج مي‌دهد ولي خودش گمان مي‌کند کند که در حال اصلاح است عاشقِ آواز هم قلب و روان خود را تخريب ساخته و گمان مي‌کند در حال درست کردن آنهاست و آوازه‌خوان دلها را به شهوت پرستي و منافق به شک و شبهه در دين فرا مي‌خواند.

ضحاک (از علماي تابعين) مي‌گويد: آواز آلوده کننده‌ي قلب و عامل خشم خداوند است. عمر بن عبدالعزيز در نامه‌اي به معلم فرزندانش نوشت: اولين چيزي که بايد از تو بياموزند تنفر از موسيقي است زيرا از شيطان مايه گرفته و عاقبت آن آلوده شدن به خشم پروردگار است.

من از اشخاص معتبر و آگاه به دين شنيده‌ام که نواي تار و چنگ و گوش سپردن به آواز بذر نفاق را در دل مي‌کارد همچنانکه گياهان به سبب آب رشد مي‌کنند پس آواز عامل فساد قلب است و اگر قلب فاسد شد نفاق در آن به جوشش مي‌آيد. و حاصل کلام، هر گاه انسان با شعور در احوال اهل آواز و اهل قرآن بينديشد برايش روشن مي‌شود که اصحاب پيامبرص چه ماهرانه به موضوع پرداخته و تا چه حدي به بيماريهاي قلبي و درمان آنها آشنايي داشته‌اند.

ابن القيم در قسمتي ديگر از کتابش «الإغاثة» آورده است که امام ابوبکر الطرطوشي - از فقهاي مالکي - در مقدمه‌ي کتابي که در تحريم گوش دادن به موسيقي نگاشته مي‌گويد: ستايش مخصوص پروردگار جهانيان است و سرانجام (نيک) براي پرهيزکاران و هيچ دشمني مگر با ستمگران نيست. از خداوند مي‌خواهيم که حقّ را به ما بنماياند تا از آن پيروي نمائيم و باطل را آشکار نمايد تا از آن دوري گزينيم.

در نسلهاي قبل اگر کسي به گناهي مبتلا مي‌شد آنرا مخفي کرده و سپس توبه مي‌نمود و به سوي خداوند باز مي‌گشت امّا به مرور که ناداني گسترش يافت و دانش ديني از ميان مردم رخت بر بست افراد آشکارا گناه مي‌کردند ولي حال که دين گريزي شايع شده با خبر شديم که عدّه‌اي از برادران مسلمان - خداوند ما و آنان را توفيق هدايت دهد - توسط شيطان منحرف شده و عقلهايشان به دام آواز و خوشگذراني و گوش سپردن به بشکن بشکن و تق تق کردن افتاده است و فکر مي‌کنند اين اعمال جزو دين بوده و از راه مؤمنان دور افتاده‌اند و با فقهاء و علماي دين مخالفت مي‌نمايند. چنانکه قرآن مي‌فرمايد: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: 115].

«کسي که با پيغمبرص دشمنانگي کند بعد از آنکه هدايت روشن شده است و (راهي) جز راه مؤمنان در پيش گيرد، او را به همان جهتي که دوستش داشته است رهنمود مي‌گردانيم و به دوزخش داخل مي‌گردانيم و با آن مي‌سوزانيم و دوزخ چه بد جايگاهي است».

پس بر آن شدم که با استفاده از دلايل قرآن و سنّت به بيان حقّ و کشف شبهه‌ي اهل باطل بپردازم و از ابتدا گفتار علمايي را بيان مي‌کنم که در سرزمين‌هاي دور و نزديک صاحب نظر و فتوي هستند تا اين گروه بدانند با علماي اسلام مخالفت کرده و کارشان نوعي بدعت در دين است.

سپس مي‌گويد: امام مالک از آواز و گوش دادن به آن نهي کرده و مي‌فرمود: هر کس کنيزي بخرد و بعد متوجّه شود او آواز خوان است مي‌تواند به علّت عيب آنرا به صاحبش پس دهد. از ايشان درباره‌ي جواز آواز (در عروسي) نزد اهل مدينه سوال شد پاسخ داد: نزد ما آدمهاي فاسق به چنين کارهايي مي‌پردازند.

امام ابوحنيفه آواز را مکروه دانسته و از گناهان مي‌شمرد..... و مذهب اهل کوفه از جمله حّماد و ابراهيم و شعبي و .... بدون اختلاف بر اين رأي بودند. اهل بصره هم کلّاً به منع آن فتوي داده‌اند.

مراد او (الطرطوشي) از گروهي که آواز را دوست داشته و آنرا از دين شمرده و به وسيله‌ي آن به خداوند تقرّب مي‌جويند جماعتي ازاهل تصوّف مي‌باشد که بدعت شنيدن و خواندن آواز را پايه‌ريزي کردند و گمان مي‌کنند که با آن به وَجد آمده و براي عبادت و نزديک شدن به خدا با نشاط‌تر مي‌شوند. امّا علماي هم عصرشان بر آنان شوريده و از هر طرف به ردّ گفتارشان پرداختند و اجماع عالمان حقيقي بر آنست که اين عمل بدعتي زشت است. هدف طرطوشي هم از تأليف کتابش ردّ نظر و بطلان مذهب اين افراد بود.

پس از اين به بعد روشن شد که شيفتگان آواز و موسيقي دو گروه هستند.

1- گروهي که آن را دين و عبادت مي‌شمارند و اينان بدترين و گناهکارترين افراد هستند چون بدعتي در دين الهي وارد کرده‌اند که خداوند به آن راضي نيست و آواز و موسيقي را که عامل گناه و نافرمانيست دين دانسته و به وسيله‌ي آن مي‌خواهند به پروردگار جهانيان نزديک شوند.

2- گروه ديگر که آواز و موسيقي را براي وقت گذراني و لذت جويي مي‌خواهند و بعد از خستگي از کار زياد و طاقت فرسا با شنيدن آن مي‌خواهند آرامش و راحتي يابند اينان هم اشتباه کرده و درمعرض خطر گمراهي هستند ولي گناهشان از گروه قبلي کم‌تر است چون آنرا دين نشمرده و عبادت نمي‌دانند بلکه فقط براي خوشي و لذت طالب آن هستند. علماي اسلامي هر دو گروه را فاسق دانسته و در هر دو صورت قايل به تحريم آواز و موسيقي مي‌باشند.

ابن القّيم بعد از نقل سخن طرطوشي مي‌گويد: مذهب امام ابوحنيفه در اين مورد بسيار تند و نظرش شديدترين سخنان است و شاگردانش تصريح به حرام بودن موسيقي از هر نوع آن: چنگ و دفّ و حتّي کوبيدن طبل با تکّه چوب کرده‌اند و استفاده از آنها را گناه دانسته و موجب فسق و ردّ شهادت فرد مي‌دانند و از اين هم فراتر رفته و گفته‌اند: شنيدن (آواز و موسيقي) فسق، و لذّت بردن از آن کفر مي‌باشد و براي اثبات اين نظر به حديثي استناد کرده‌اند که وصل آن به پيامبرص صحيح نمي‌باشد و حتّي مي‌گويند اگر در گذر راه و يا همسايگي فردي آواز خوانده و موسيقي نواخته شود بايد تلاش کند به آن گوش ندهد.

ابويوسف مي‌گويد: اگر صداي موسيقي از خانه‌اي شنيده شد مي‌توان بدونِ اجازه وارد آن خانه شد و آنها را از آن کار بازداشت چون نهي از منکر فرض است و اگر وارد شدن به چنين جاهايي اجازه بخواهد مردم از إقامه‌ي فرض باز مي‌مانند. و همچنين گفته‌اند (احناف):

اگر چنين صدايي شنيده شود امام مسلمين بايد پيش قدم شده و به خانه وارد شود و آنها را باز دارد و اگر اصرار ورزيدند آنها را زنداني نمايد و در صورت ممانعت از ورودش به آنجا، آنها را شلاق بزند.

امام شافعي در کتاب «أدب القضاء» گفته است: آواز مکروه بوده و شبهه‌ي باطل دارد و هر کس به آن مبتلا باشد سفيه شده و شهادتش ردّ مي‌شود.

شاگردان صاحب نام و آگاه به مذهبش هم آنرا حرام دانسته و حکمِ حلال دانستن آن از جانب قاضي ابوالطيّب و شيخ ابواسحاق و ابن الصَّبّاغ را نپذيرفته‌اند.

شيخ ابواسحاق در کتاب «التنبيه» مي‌گويد: عقد اجاره بر منفعت حرام همچون آواز خوان و نَي نواختن و حمل شراب صحيح نمي‌باشد و در اين رابطه اختلاف نظري وجود ندارد. در «المهذَّب» هم گفته است:

اِجاره بر منفعتهاي حرام چون آواز خواني جايز نيست زيرا حرام بوده و گرفتن کرايه از آنها حکم مردار و خون را دارد.

سخن شيخ حاوي نکات زير است:

1. منفعت بردن از آواز حرام است.
2. درخواست کرايه در قبال آواز باطل مي‌باشد.
3. خوردن چنين مالي ازنوع خوردن مال مردم به باطل بوده و حکم معامله‌ي گوشت مردار و خون را دارد.
4. انسان حقّ ندارد مالش را به آوازه‌خوان ببخشد و اين کار حرام است زيرا پرداختن در برابر فعلي حرام بوده و اين بخشش مثل پرداخت قيمت مردار و خون است.
5. نَي زدن حرام است. در صورتيکه نَي کم زيان‌ترين وسايل موسيقي بوده پس حکم تار و عود و کمانچه و چنگ يقيناً شديدتر است. پس هر کس اندک دانشي داشته باشد نبايد به حرام بودن آنها ترديد نمايد و کمترين چيزي که مي‌توان درباره‌اش گفت اين است که شعار عاشقان و باده‌نوشان است و اين گفته‌ي ابوزکريا النووي در کتاب «روضه» مي‌باشد.

اگر با بعضي از وسايل نوازندگي که شعار باده‌نوشان بوده و باعث سرخوشي آنان است همچون سه تار و عود و سنج و ساير وسايل موسيقي آواز خوانده شود استفاده و گوش دادن به اين وسايل حرام است.

درمورد نَي دو نظر ذکر شده که بَغَوي تحريم را صحيح مي‌داند و غزالي جواز را امّا رأي صحيح همان تحريم است. ابوالقاسم الدولعي هم کتابي را درباره‌ي حرام بودن نَي نوشته است.

ابوعمرو بن الصلاح ادعاي اجماع را بر تحريم شنيدن دفّ و نَي و آواز (با هم) کرده است و در فتواهايش مي‌گويد:

درباره‌ي مباح و حلال بودن گوش سپردن به دفّ و نَي و آواز بايد توجّه داشت اگر آنها با هم جمع شوند نزد امامان مذاهب اسلامي حرام خواهند بود. ساير علماي اسلام هم که قولشان در اجماع پذيرفته شده اين رأي را دارند و شنيدن آنرا مباح نمي‌دانند. آنچه از علماي مذهب شافعي درباره‌ي مباح بودن نَي و دفّ ذکر شده منظور استعمال جدا جداي آنها مي‌باشد. و کسي که خوب دقت نکرده و آگاهي نداشته باشد شايد گمان نمايد که ميان علماي مذهب شافعي درباره‌ي اين مسئله اختلاف وجود دارد در صورتيکه اين توهّمي بيش نيست و دلايل شرعي و عقلي بر آن صحّه گذاشته‌اند و تازه هر اختلافي هم نمي‌تواند مورد استفاده‌ي عدّه‌اي قرار گيرد طوريکه ميان اختلاف نظر علما گشته و ساده‌ترين آنها را با هم تلفيق نمود. چون سرانجام آن زنديق شدن و يا نزديک بودن به فکر آنان است. پس کساني که مي‌گويند شنيدن آواز و موسيقي (دفّ و نَي) باعث نزديک شدن به خداوند و عبادت است و خلاف اجماع امّت اسلامي عمل کرده و شامل اين آيه مي‌شوند:

﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: 115]. و سپس درباره‌ي ردّ نظر اين دو گروه که بلاي مسلمانان شده و هر آنچه خداوند حرام کرده حلال مي‌دانند و مي‌خواهند با کارهايي که سبب دور شدن از خداست به او نزديک شوند. بسيار سخن گفته است.

امام شافعي و علماي برجسته‌ي مذهبش سخت بر اين مردمان تاخته‌اند و به طور متواتر از شافعي نقل شده که: بغداد را ترک کردم در حاليکه زنا دقه در آنجا چيزي به اسم «تغبير» را درست کرده‌اند و به وسيله‌ي آن مردم را از قرآن باز مي‌دارند و اگر نظر ايشان دربار‌ه‌ي «تغبير» چنين باشد که شعريست حاوي نکات زاهدانه و عزلت گزيني از دنيا و در جريان خواندن آن حاضران با چوبکي به پارچه‌اي چرمي يا بالشي مي‌کوبند و با آن همخواني مي‌کنند پس درباره‌ي درياي مفاسد و حرام چه مي‌گويد که زاهدان نادان و عالمان ديوانه آنرا در مقابل دين خدا عَلَم کرده‌اند.

سفيان بن عيينه گفته است: از فتنه‌ي دانشمند آلوده به گناه و زاهد نادان بپرهيزيد چون هر دو ديوانه وار عمل مي‌کنند و هر کس در مفاسد امّت اسلام دقّت نمايد اثر اين دو ديوانه را در آن خواهد ديد امّا مذهب امام احمد: عبدالله پسر امام مي‌گويد از پدرم درباره‌ي آواز سئوال کردم، فرمود: آنرا ناپسند مي‌دانم چون بذر نفاق را در دل مي‌کارد. سپس گفته‌ي امام مالک را تکرار نمود که فاسقان قوم ما به اين کار مي‌پردازند. عبدالله مي‌گويد: از پدرم شنيدم که از يحيي القطان روايت مي‌کرد: اگر فردي بخواهد فقط به رخصتها عمل نمايد مثلاً به گفته‌ي اهل کوفه که نبيذ (نوعي شراب) را حلال مي‌دانند و اهل مدينه که شنيدن آواز و موسيقي در عروسي را مجاز دانسته و اهل مکهّ که به جواز ازدواج موقّت قايل هستند يقيناً فاسق مي‌شود. امام احمد هم بر اين رأي بود.

سليمان التيمي گفته است: اگر دنبال رخصت و اشتباه علماء بگردي و به آن عمل نمايي همه‌ي بديها در تو جمع مي‌شوند. و فتوي داده بود که اگر وسايل موسيقي چون سه تار و چنگ و ... آشکارا ديده شوند در صورت توان بايد آنها را شکست و در حالت پوشيده بودن آنها، از او دو قول نقل شده است .

و درباره‌ي کنييز آوازه‌خواني که به ارث به يتيمان رسيده باشد و مي‌خواهند او را بفروشند. مي‌گويد: بايد بدون ذکر صفت آوازه خواني فروخته شود و اگر با آن وصف بيست هزار (درهم) و در صورت عادي دو هزار (درهم) بيارزد باز هم ذکر وصفش صحيح نيست. اگر منفعت آواز مباح بود چنين مالي از يتيمان منع نمي‌شد.

و امّا شنيدن آواز از زن بيگانه و يا پسر زيباروي حرامتر و فساد آورتر است. امام شافعي مي‌گويد: اگر مالک کنيزي مردم را براي شنيدن آواز او جمع نمايد سفيه بوده و شهادتش ردّ مي‌شود و درباره‌اش گفته اين فرد ديّوث (جاکش) است. قاضي ابوالطيّب مي‌گويد: به اين خاطر مالک کنيز را سفيه دانسته چون مردم را به باطل دعوت مي‌نمايد و هر کس مردم را به باطلي دعوت کند سفيه و فاسق است. و همچنين مي‌گويد: شافعي «تغبير» را که صدا در آوردن از چند تکّه چوب است نمي‌پسنديد و مي‌گفت: زنادقه آنرا براي دور کردن مردم از قرآن درست کرده‌اند، پس عود و سه تار و ساير وسايل موسيقي در نظرش قطعاً حرام بوده گوش دادن به آنها سبب فسق است. پيروي نمودن از جماعت (مسلمين) بهتر از دو نفر است که در موردشان طعن وجود دارد.

مي‌گويم: منظورش از دو نفر ابراهيم بن سعد و عبيدالله بن الحسن مي‌باشد چون قبلاً گفته بود درباره‌ي تحريم آواز جز دو نفر يکي ابراهيم بن سعد که السَّاجي از وي نقل کرده اشکالي ندارد و دوّمي عبيدالله بن الحسن العنبري (قاضي بصره) مي‌باشد که در شخصيتش طعن وارد است.

قرطبي در تفسيرش از طبري نقل مي‌کند که: علماي همه‌ي شهرها بر کراهت آواز و پرهيز از آن جز ابراهيم بن سعد و عبيدالله العنبري اتفاق نظر دارند.

من مي‌گويم: ابراهيم بن سعد و عبيدالله بن الحسن العنبري هر دو از پيروان تابعين و ثقه هستند. شايد آنچه درباره‌ي شنيدن آواز از ايشان نقل شده مربوط به مقدار کم آن و درباره‌ي گوشه‌گيري از دنيا و توجّه به آخرت باشد نه شنيدن آواز حرام چون چنين روايتي از عبدالله بن جعفر بن ابيطالب هم وجود دارد و حاکي از جواز شنيدن آواز و خريدن کنيزان آوازه‌خوان مي‌باشد که بهتر است حمل بر مقدار کم آن که مانع کلام حقّ نشده و انسان را به باطل نياندازد گردد. هر چند ابن عمر و حسن بصري چنين چيزي را از وي ردّ کرده‌اند.

آنچه نزد عالمان و مؤمنان ثابت است: شايسته‌تر آنست که از حقّ پيروي شود و مخالفت با جماعت مسلمين و عمل به گفته‌هاي شاذّ بدون دليل محکم جايز نيست بلکه بايد چنين آرايي را حمل بر معنايي نزديک کرده و به آن تأويل نمود البته به شرطي که امکان تأويل وجود داشته و افراد هم با تقوا و داراي ايمان قوي باشند. قبلاً هم گفته‌ي سليمان التيمي را نقل کرديم که اگر به رخصت و اشتباه علماء عمل نماييم همه‌ي شرّ را در خود جمع خواهيم کرد.

قرطبي در تفسيرش از ابوالفرج نقل مي‌کند که: قفّال از ياران مذهب ما (شافعي) مي‌گويد شهادت آوازه‌خوان و رقّاص پذيرفته نيست.

من مي‌گويم اگر ثابت شده که چنين چيزي جايز نمي‌باشد پس پرداخت کرايه هم به اين کارها جايز نيست. ابن عبدالبرّ هم ادّعاي اجماع را بر حرام بودن بهاي اين اعمال (آواز و موسيقي و رقص) کرده است.

و اين آخرين قسمت گفتار ما درباره‌ي آواز و موسيقي بود و اگر بخواهيم احاديث و آثار دانشمندان را در اينباره تکميل کنيم سخن به درازا خواهيد کشيد پس همين مقدار براي حقيقت جويان کفايت کرده و ادامه‌ي آن لازم نيست و هوي پرستان هم با هيچ گفتار و رفتاري قانع نمي‌شوند. از خداوند براي خود و ساير مسلمانان توفيق طلبيده و مي‌خواهيم رضايتش را شامل حالِ ما کرده و از وسايل خشم و غضب خودش مصونمان بدارد و از آلودگيهاي دروني و کردارهاي زشت به خدا پناه مي‌بريم. و به ابواتراب و امثال او که شيفته‌ي آواز و موسيقي هستند نصيحت مي‌کنيم که تقواي الهي داشته و به سوي او برگردند و توبه نمايند چون بازگشت به خداوند فضيلت بوده و اصرار بر باطل جزو رذايل است و اگر هدف اختصار نبود تمام اشتباهات و اشکالات ابوتراب را بيان مي‌کرديم. خردمندان از آنچه بيان شد به نتيجه خواهند رسيد و تنها از خداوند کمک خواسته و به او توکّل مي‌کنيم و هيچ تغيير و دگرگوني نيست مگر به قدرت خداوند و او براي ما کافيست و بهترين پشتيبان ما اوست و سلام و درود خداوند بر بنده و پيامبرش محمد و ياران و پيروانش باد.

حکم گوش دادن به سرودهاي اسلامي

س 1: حکم گوش دادن به نوار سرودهاي اسلامي چيست؟

ج - سرودها با هم تفاوت دارند پس اگر سرودي از سخنان گناه به دور باشد و در آن دعوت به نيکي و يادآوري آن و پيروي از (راه) خدا و پيامبرشص و دعوت به دفاع و پشتيباني از کشورهاي اسلامي در برابر مکر دشمنان و آمادگي براي جنگ با آنها و چنين چيزهايي بود هيچ اشکالي ندارد. امّا اگر در آن دعوت به گناه و مختلط شدن زنان با مردان و خود آرايي آنها و يا هر نوع فساد ديگري باشد شنيدنش مجاز نيست.

 معناي اشعار موجود در متن کتاب

1. هنگامي که قرآن تلاوت شود ساکتند اما نه از ترس خداوند بلکه سکوتشان از غفلت و بي‌خبري است.
2. و هنگام آواز خواندن همچون خران عرعر مي‌کنند. به خدا سوگند به خاطر کسب رضاي خداوند نمي‌رقصند.
3. دفّ و نَي و آواز و چهچه سر دادن. آيا عبادت و بندگي خداوند را با همراهي موسيقي ديده‌اي؟
4. قرآن بر آنان سنگين مي‌نمايد چون حاوي دستورات و فرامين خداوند است.
5. هرگاه آيات آکنده از وعده‌ي به عذاب و تهديد را بشنوند به سرعتِ برق از آنها مي‌گذرند.
6. زيرا قرآن را بزرگترين و برّنده‌ترين عاملِ قطعِ نفس‌پرستي و دنياخواهي مي‌بينند.
7. شنيدن آواز (و رقصيدن) را هماهنگ با اهداف نفسِ سرکش خود مي‌دانند و به همين دليل آنرا بسيار عزيز مي‌شمارند.
8. چطور آواز و موسيقي انسان نادان و غافل را از هوي پرستي نجات مي‌دهند در حاليکه نسبت به عوامل فساد تجاهل شده است.
9. اگر چه چون شراب بر جسم تأثير ندارد امّا عقل را مدهوش کرده و شبيه باده و شراب است.
10. به سرمستان هنگام نوشيدن شراب و به زنان هنگام ساز و آواز نگاه کن.
11. به پارگي لباسهايش بعد از پارگي دلش (درونش) در اثر سرخوشي و سرمستي نگاه کن.
12. و حالا داوري نما که کداميک از اين دو خَمر (شراب و ساز و آواز) به حرام بودن سزاوارترند.
13. در برابر خداوند خود را از جماعتي که آلوده‌ي شنيدن آواز هستند تبرئه مي‌کنيم.
14. چه‌ها گفتم: اي قومِ من، شما بر لبه‌ي پرتگاه سقوط هستيد و اين روش خودسازي نيست.
15. لبه‌ي پرتگاهي که ته آن گردابي هولناک و پر از رنج و مصيبت است.
16. نصايح مداوم ما براي ايشان به اين علت است که نزد پروردگار عذري داشته باشيم.
17. اگر به هشدارهاي ما بي‌توجّهي کردند ما هم (به آنان پشت کرده و) به سوي خداوند بازگشته و خود را به او مي‌سپاريم.
18. پس ما بر سنّت محمد مصطفيص زندگي خواهيم کرد و آنها بر .... خواهند مرد.
19. آيا به ياد داري آن شب را که با هم براي شنيدن و رقصيدن تا صبح جمع بوديم؟
20. پياله‌هاي سرخوشيِ آواز و ترانه بين ما مي‌گشت و بدون باده مست شده بوديم.
21. جز سرخوشان کسي در آن جمع ديده نمي‌شد و شادي و سرورِ آنجا داد و فرياد بود.
22. هر گاه لذّت طلب بانگ مي‌زد، ساز و موسيقي دعوت به رهايي از همه چيز مي‌کردند.

جز جان چيز ديگري نداريم که آنرا هم به خاطر لحظات زيبا به شب زنده‌داري عادت مي‌دهيم.